

پولس در حضور شورای یهودیان

¹ پس پولس به اهل شورا نیک نگرسته، گفت: ای برادران، من تا امروز با کمال ضمیر صالح در خدمت خدا رفتار کرده‌ام.² آنگاه حَنانیا، رئیس کَهَنه، حاضران را فرمود تا به دهانش زنند.³ پولس بدو گفت: خدا تو را خواهد زد، ای دیوار سفیدشده! تو نشسته‌ای تا مرا بر حسب شریعت دآوری کنی و به ضدّ شریعت حکم به زدنم می‌کنی؟⁴ حاضران گفتند: آیا رئیس کَهَنه خدا را دشنام می‌دهی؟⁵ پولس گفت: ای برادران، ندانستم که رئیس کَهَنه است، زیرا مکتوب است: حاکم قوم خود را بد مگوی.

⁶ چون پولس فهمید که بعضی از صدوقیان و بعضی از فریسیان، در مجلس ندا در داد که: ای برادران، من فریسی، پسر فریسی هستم و برای امید و قیامت مردگان از من باز پرس می‌شود.⁷ چون این را گفت، در میان فریسیان و صدوقیان منازعه برپا شد و جماعت دو فرقه شدند،⁸ زیرا که صدوقیان منکر قیامت و ملائکه و ارواح هستند لیکن فریسیان قائل به هر دو.⁹ پس غوغای عظیم برپا شد و کاتبان از فرقه فریسیان برخاسته مخاصمه نموده، می‌گفتند که: در این شخص هیچ بدی نیافته‌ایم و اگر روحی یافرشته‌ای با او سخن گفته باشد با خدا جنگ نباید نمود.

¹⁰ و چون منازعه زیادتر می‌شد، مینباشی ترسید که مبادا پولس را بدرند. پس فرمود تا سپاهیان پایین آمده، او را از میانشان برداشته، به قلعه درآوردند.¹¹ و در شب همان روز خداوند نزد او آمده، گفت: ای پولس، خاطر جمع باش زیرا چنانکه در اورشلیم در حق من شهادت دادی، همچنین باید در روم نیز شهادت دهی.

توطئه علیه پولس

¹² و چون روز شد، یهودیان با یکدیگر عهد بسته، بر خویشتن لعن کردند که تا پولس را نگشند، نخورند و ننوشند.¹³ و آنانی که درباره این، همقسم شدند، زیاده از چهل نفر بودند.¹⁴ اینها نزد رؤسای کَهَنه و مشایخ رفته، گفتند: بر خویشتن لعنت سخت کردیم که تا پولس را نکشیم چیزی نچشیم.¹⁵ پس الآن شما با اهل شورا، مینباشی را اعلام کنید که او را نزد شما بیاورد

که گویا اراده دارید در احوال او نیکوتر تحقیق نمایید؛ و ما حاضر هستیم که قبل از رسیدنش او را بکشیم.¹⁶ اما خواهرزاده پولس از کمین ایشان اطلاع یافته، رفت و به قلعه درآمده، پولس را آگاهانید.¹⁷ پولس یکی از یوزباشیان را طلبیده، گفت: این جوان را نزد مینباشی ببر زیرا خبری دارد که به او بگوید.¹⁸ پس او را برداشته، به حضور مینباشی رسانیده، گفت: پولس زندانی مرا طلبیده، خواهش کرد که این جوان را به خدمت تو بیاورم، زیرا چیزی دارد که به تو عرض کند.¹⁹ پس مینباشی دستش را گرفته، به خلوت برد و پرسید: چه چیز است که می‌خواهی به من خبر دهی؟²⁰ عرض کرد، یهودیان متفق شده‌اند که از تو خواهش کنند تا پولس را فردا به مجلس شورا درآوری که گویا اراده دارند در حق او زیادتر تفتیش نمایند.²¹ پس خواهش ایشان را اجابت مفرما زیرا که بیشتر از چهل نفر از ایشان در کمین ویاند و به سوگند عهد بسته‌اند که تا او را نگشند چیزی نخورند و نیاشامند و الآن مستعد و منتظر وعده تو می‌باشند.²² مینباشی آن جوان را مرخص فرموده: قدغن نمود که به هیچ کس مگو که مرا از این راز مطلع ساختی.

قاچاق پولس به قیصریه

²³ پس دو نفر از یوزباشیان را طلبیده، فرمود که: دوپست سپاهی و هفتاد سوار و دوپست نیزه‌دار در ساعت سوم از شب حاضر سازید تا به قیصریه بروند؛²⁴ و مرکبی حاضر کنید تا پولس را سوار کرده، او را به سلامتی به نزد فلیکس والی برسانند.²⁵ و نامه‌ای بدین مضمون نوشت:

²⁶ کلودیئوس لیسپاس، به والی گرامی فلیکس سلام می‌رساند.²⁷ یهودیان این شخص را گرفته، قصد قتل او داشتند. پس با سپاه رفته، او را از ایشان گرفتم، چون دریافت کرده بودم که رومی است.²⁸ و چون خواستم بفهمم که به چه سبب بر وی شکایت می‌کنند، او را به مجلس ایشان درآوردم.²⁹ پس یافتم که در مسائل شریعت خود از او شکایت می‌دارند، ولی هیچ شکوهای مستوجب قتل یا بند نمی‌دارند.³⁰ و چون خبر یافتم که یهودیان قصد کمینسازی برای او دارند، بی‌درنگ او را نزد تو فرستادم و مدعیان او را نیز فرمودم تا در حضور تو بر او ادعا نمایند والسلام.

³¹ پس سپاهیان چنانکه مأمور شدند، پولس را در شب برداشته، به آنتیپاتریس رسانیدند.³² و بامدادان سواران را گذاشته که با او بروند، خود به قلعه برگشتند.³³ و چون ایشان وارد قیصریه شدند، نامه را به والی

سپردند و پولس را نیز نزد او حاضر ساختند.³⁴ پس والی نامه را ملاحظه فرموده، پرسید که از کدام ولایت است. چون دانست که از قیلیقیه است،³⁵ گفت: چون مدعیان تو حاضر شوند، سخن تو را خواهم شنید. و فرمود تا او را در سرای هیروдіس نگاه دارند.